درباره نویسنده

حیدری ترکمانی، یوسف

کاترین منسفیلد در قرن بیستم میلادی،انقلابی در خلق‏ داستان کوتاه برپا کرد.با اولین قصه‏اش که همچنین بهترین اثرش‏ هم هست خود را از قیدوبند الگوی کلاسیک قصه‏نویسی آزاد کرد.با این شرایط داستان او وسعت زندگی درون،شعر احساسی‏ و جنبه‏های مبهم شخصیت آدمی را به نمایش در می‏آورد.او نه‏ فقط به دلیل ذات روحش جهانی فکر می‏کند بلکه با نثر ساده‏اش‏ درسهایی را از حوادث روزمرهء زندگی به ما می‏دهد که هنوز معتبر و پابرجا هستند.داستانهایش به واسطهء وجود پایانهایی معلق در ذهن‏ باقی می‏مانند و باعث ایجاد سؤالاتی بی پاسخ دربارهء شخصیت، وابستگی و خواستهء آدمها می‏شوند.

کاترین منسفیلد در سال 1889 در ویلینگتن یکی از شهرهای‏ نیوزیلند در خانواده‏ای مهاجر متولد شد.پدرش بانکدار وم مادرش‏ یا نجیب‏زاده بود.او به مدت شش سال در روستایی به نام‏ کاروری زندگی کرد.در سال 1903 فکر رفتن به لندن و تحصیل‏ در دانشکدهء کوبین برای آموختن نویسندگی به سرش افتاد.در آنجا عضو مجلهء دانشکده شد.سپس در سال 1906 به موسیقی سنتی‏ نیوزیلند علاقه‏مند شد.پدرش به او اجازه نداد که به شکل حرفه‏ای‏ به نوازندگی ویولن‏سل بپردازد.اما او یک نوازندهء ویولن‏سل شد. دوست همیشگیش ایرا بیکر در سال 1908،پدر کاترین را راضی‏ کرد تا او را به انگلستان بازگرداند.آنجا تمام وقت و زندگیش را صرف نوشتن کرد و دیگر هیچگاه موفق به دیدن نیوزیلند نشد. منسفیلد گفته است:«تصور می‏کنم همیشه درحال نوشتن بوده‏ام‏ هرچند این نوشته‏ها ارزشی نداشتند،ولی من دربارهء هر چیزی‏ می‏نوشتم،تقریبا دربارهء همه چیز.»

بعد از زدواج نا موفقش با جرج براون که چند روزی بعد از جشن ازدواجشان او را رها کرد،به‏عنوان نوازندهء کمکی در یک‏ اپرا مشغول به کار شد.این گروه اپرا دائم در سفر بود.او مدتی را با گروه در باواریا که همواره با ناکامی بود سپری کرد.در طول اقامتش‏ در آلمان،قالبهای طنزگونه‏ای از شخصیتهای آلمانی نوشت که در سال 1911 با عنوان German Pension منتشر شد.در سال 1910 در بازگشت به لندن دچار بیماری ناشناخته‏ای شد که‏ در باقی عمر،سلامتیش را تضعیف کرد.او بی هیچ علاقه و لذتی‏ در میهمانیهای ادبی شرکت می‏کرد:«من اتاقهای زیبا،مردمان‏ خوش‏سیما،میهمانیهای جالب و سیگارهای بیرون از جا سیگاری‏ را تماشا می‏کردم.»در سال 1911 منسفیلد با جان میدلتون ماری‏ آشنا شد.او یک جامعه‏شناس و منتقد ادبی بود.در ابتدا جان‏ مستأجر منسفیلد بود،اما بعد عاشق او شد.در سال 1918 از شوهر اولش که او را رها کرده بود جدا شد و با جان ماری ازدواج کرد.در همان سال فهمید که مبتلا به بیماری سل است.وقتی که برادرش‏ در جنگ جهانی اول کشته شد موضوع نوشتنش را روی نیوزیلند و بازآفرینی داستانهایش با اعضای خانواده‏اش،مادربزرگ،پدر و مادر و برادرش چامی متمرکز کرد.در سالهای آخر عمرش بیشتر در جنوب فرانسه و سوئیس-به دلیل نجات از سل-زندگی‏ می‏کرد.قسمتی از معالجه‏اش در سال 1922 در یک مرکز درمانی‏ در کنار یک گاوداری بود.او همواره تنها بود و در تنهایی می‏نوشت. منسفیلد به دلیل خونریزی ریوی در نهم ژانویه 1923 در مرکز درمانی Gurdjieff نزدیک شهر Fontainebleau واقع در کاترین منسفیلد در نامه‏ای به‏ جان میدلتون ماری،در تاریخ هجده‏ اکتبر 1920 می‏نویسد:«بزرگترین‏ اشتباه همگان این است که‏ می‏ترسند.»

ترجمهء یوسف حیدری ترکمانی

فرانسه دار فانی را وداع گفت.

او در هنگام مرگ بیش‏از 34 سال نداشت.آخرین کلماتی که‏ نگاشت چنین بودند:«من باران را دوست دارم.می‏خواهم آن را بر گونه‏هایم حس کنم.»زندگی کوتاه کاترین منسفیلد نمونه‏ای از آداب و رسوم گذشته بود.او می‏گفت:«نترسید و در همه چیز دل‏ به دریا بزنید.»

نویسندهء بزرگ-ویرجینیا ولف-دربارهء کاترین منسفیلد گفت:«صرفا در نوشتن به او حسادت می‏کنم.»ولف همچنین از روی حسادت می‏نویسد:«...هرچه بیشتر از او تعریف می‏شود، بیشتر خودم را قانع می‏کنم که او آدم بدی است.»دی.اچ لورنس‏ کسی که با منسفیلد دوستی تنش‏زایی داشت،پس از بازگشت از ویلینگتن،زادگاه منسفیلد،کارت پستالی را برای او ارسال کرد که‏ روی آن فقط کلمهء ایتالیایی Ricordi به‏معنای«خاطرات» نوشته شده بود.این کار نشانهء کوچک و کنایه‏آمیزی از رفع‏ کدورت بود.آنها به سختی باهم مشاجره کرده بودند و لورنس‏ در نامهء قبلی‏اش به منسفیلد نوشته بود:«شما یک آدم آب زیرکاه‏ نفرت‏انگیز هستید.آرزو می‏کنم بمیرید.»تی اس الیوت نه تنها به شخصیت جذاب او پی برد بلکه او را چاپلوس و زنی خطرناک‏ یافت.فرانگ اوکانر،نویسندهء ایرلندی در مطالعات کلاسیکش‏ پیرامون داستان کوتاه The Lonely Voice ،منسفیلد را فروشندهء حقیر و گستاخ نوشته‏های ادبی نامید که خود را تبدیل‏ به نویسنده‏ای بزرگ کرده است.هنوز هم هرکجا با منسفیلد مواجه می‏شویم به دوگانگی او برخورد می‏کنیم.تا آنجاکه از او شناخت پیدا کرده‏ایم تأثیرگذاریش قوی و خارج از ذهن است. بعد از مرگ منسفیلد،ویرجینیا ولف اغلب خواب رقیب دیرینه‏اش‏ را می‏دید.خوابها تصویری روشن و واقعا زنده از منسفیلد را برای‏ ویرجینیا تداعی می‏کرد که او را در روز بعد آشفته می‏کرد.هدفین‏ لی،زندگینامه‏نویس ولف می‏نویسد:«همانگونه که ما اسیر مردمی‏ شده‏ایم که آنها را دوست داریم،کاترین،ویرجینیا را اسیر خود کرده بود.»او شخصی کلیدی در تحول داستان کوتاه بوده و هنوز در حاشیه‏های تاریخ ادبیات باقی است.او روح بزرگ فرهنگ‏ نیوزیلند است.در زمان حیاتش مجموعه داستانهای کوتاهی در سه کتاب از او منتشر شد(که کتابهای چهارم و پنجم بعد از مرگش انتشار یافتند.)منسفیلد از آنتوان چخوف که انسانی واقعی‏ و شخصیت‏پردازی احساسی است و موشکافانه جزئیات را عرضه‏ می‏کند،تأثیر گرفته است.تأثیری که او بر رشد داستان کوتاه به‏ عنوان شکلی از ادبیات گذاشته است قابل تعمق و تفکر است. این جان میدلتون ماری،شوهر کاترین بود که یادداشتهای روزانه، نامه‏ها و دست‏نوشته‏های منسفیلد را به چاپ رساند.